

## ۶) کلام مرحوم طباطبایی:

مرحوم طباطبایی در المیزان زور را «میل از حق» بر می شمارد و می گوید دروغ و قول باطل را به همین جهت «زور» می نامند. و می نویسند اینکه دوری از اوئان و دوری از دروغ، از زمره تعظیم شعائر خدا می باشد. مسلم است ولی اینکه از بین همه محرمات، به این دو اشاره کرده است، به این جهت است که در حج آن روزگار، اصرار مشرکین بر اینکه به بت های خود تقرب بجویند، مبتلی به بوده است و قربانی را به اسم بت ها بخوانند (قول باطل)

«فإن اجتناب الأوثان و اجتناب قول الزور و إن كانا من تعظیم حرّات الله و لذلك تفرع «فاجتنبوا الرّجس» علی ما تقدمه من قوله: «وَمَنْ يُعْظَمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ» لكن تخصيص هاتین الحرمتین من بین جمیع الحرّات فی سیاق آیات الحج بالذکر لیس إلا لکونهما مبتلی بهما فی الحج یومئذ و إصرار المشرکین علی التقرب من الأصنام هناك و إهلال الضحایا باسمها. و بذلك یتضح أن قوله: «فاجتنبوا الرّجسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» نهی عام عن التقرب إلی الأصنام و قول الباطل أورد لغرض التقرب إلی الأصنام فی عمل الحج کما كانت عادة المشرکین جاریة علیه، و عن التسمیة باسم الأصنام علی الذبائح من الضحایا، و علی ذلك یتنی التفریع بالفاء.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. پس معلوم می شود که امر به اجتناب از رجس بت ها و اجتناب از قول زور، یک نهی عام است که هر نوع تقرب به بت ها و هر نوع قول باطل را در بر می گیرد ولی در این مقام برای آن که در حج مشرکین، شرک می ورزیدند و قربانی را به اسم بت ها می خواندند (قول باطل) مورد اشاره خاص قرار گرفته است.
۲. و به همین جهت «فاء» بر سر «فاجتنبوا الرجس» آمده است (یعنی در حج تعظیم حرمت های الهی کنید، پس در حج مشرک نباشید و قول باطل نگویید).

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۳۷۲.



ما می گوئیم:

۱. با توجه به سخن علامه طباطبایی، می توان گفت قرآن در مقام بیان دو قاعده کلیه است:

الف) شرک حرام است.

ب) قول زور حرام است.

حال اینکه زور و باطل چیست محل تامل است، آیا مراد آن چیزی است که عرف آن را باطل می داند یا آنچه شارع آن را باطل می داند؟

اگر مراد «باطل شرعی» باشد، شبهه در مورد آن، شبهه حکمیه است که رفع آن به دست شارع است. در این صورت از این آیه معلوم می شود که «تسمیه قربانی به اسم بت» مصداق قول باطل است و معلوم می شود که هر چه قول باطل است حرام است؛ ولی معلوم نمی شود که مصادیق دیگر قول باطل چیست؟ و طبعاً محتاج دلیل مستقل شرعی هستیم تا چیزی را تحت قول باطل وارد کنیم.

و اگر مراد «باطل عرفی» است، در این صورت هر چه را عرف باطل می داند، حرام است ولی اگر عرف چیزی را باطل نداند و شارع بخواهد آن را باطل بداند، باید به نحو حکومت یا ورود یا دلیل مستقل آن را داخل در موضوع کند.

حال با توجه به اینکه عرف غنا را قول باطل نمی داند (الا بعضی از مصادیق مبتذل آن را)، برای اینکه موارد دیگر را بتوان ذیل «قول زور» قرار داد، محتاج دلیل مستقل هستیم و اگر چنین دلیلی نبود، اصل «عدم قول باطل بودن» است.

۲. «قول زور» در آیه شریفه به نحو قضیه حقیقه اخذ شده است ولی باز جای این سوال باقی است که

آیا «مطلق قول زور» حرام است و یا «آنچه در آن روزگار قول زور دانسته می شده است»؟ به عبارت دیگر آیا قول زور در آیه شریفه، مطلق است و یا منصرف به آن دسته از قول زورهایی است

که در آن روزگار عرفاً قول زور دانسته می شده است؟

نتیجه این دو امر آن است که اگر چیزی امروز قول زور نباشد ولی در آن روزگار بوده است باز لازم الاجتناب است و اگر چیزی آن روز قول زور نبوده است ولی در روزگار ما چنین است، لازم الاجتناب نیست. [به عنوان مثال برای این امر می توان به عنوان مکیل و موزون در بحث ربا اشاره

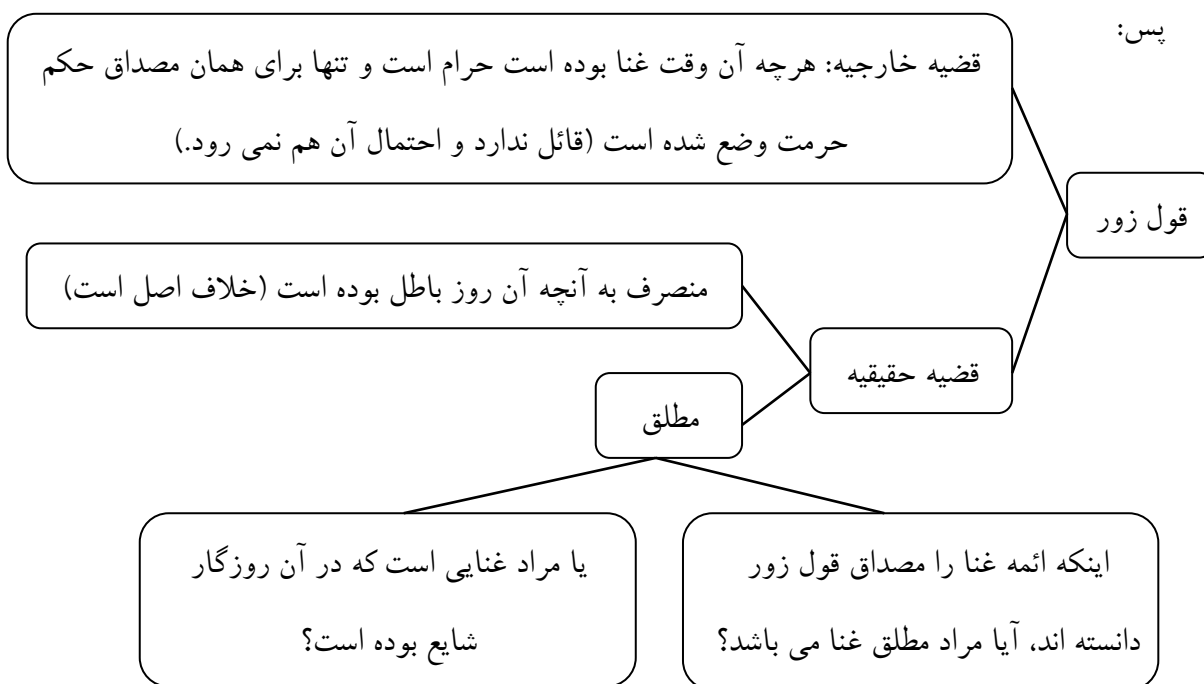




کرد؛ چراکه آنجا این سوال مطرح است که هرچه آن روزگار مکیل و موزون بوده است حتی اگر امروز دیگر مکیل نیست، ربوی است یا اگر از مکیل بودن افتاده دیگر ربوی نیست. و لذا در مثل تخم مرغ و میوه ها که قبلا عددی بوده است و الان موزون است.

البته انصراف در لسان قرآن خلاف اصل است ولی ممکن است روایاتی را بتوان دال بر آن یافت.  
۳. حال اگر گفتیم «قول زور» به نحو قضیه حقیقیه و بدون انصراف اخذ شده است نوبت به عنوان دوم یعنی غنا می رسد که ائمه آن را مصداق قول زور دانسته اند، در اینجا باز این سوال مطرح می شود که آیا غنا به نحو قضیه مطلقه اخذ شده است یا به نحو قضیه حقیقیه منصرفه؟

پس:



## روایات وارده در تفسیر قول زور:

الف) روایاتی که غنا را قول زور می دانند:

بحث از این روایات به سبب کثرت شان، محتاج بحث سندی نیست.

(۱) «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ قَالَ الْغَنَاءُ.»<sup>۱</sup>

(۲) «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ دُرُسْتٍ عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ فَقَالَ الرَّجْسُ مِنَ الْأَوْثَانِ الشَّطْرَنْجُ وَقَوْلُ الزُّورِ الْغَنَاءُ.»<sup>۲</sup>

(۳) «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ قَالَ الرَّجْسُ مِنَ الْأَوْثَانِ هُوَ الشَّطْرَنْجُ وَقَوْلُ الزُّورِ الْغَنَاءُ.»<sup>۳</sup>

(۴) «حَدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ الْمُظْفَرِ الْعَلَوِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِشْكِيْبٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ السَّرِيِّ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي أَحْمَدَ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ قَالَ الرَّجْسُ مِنَ الْأَوْثَانِ الشَّطْرَنْجُ وَقَوْلُ الزُّورِ الْغَنَاءُ قُلْتُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهُوَ الْحَدِيثُ قَالَ مِنْهُ الْغَنَاءُ.»<sup>۴</sup>

(۵) «وَسُئِلَ الصَّادِقُ عَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ قَالَ

۱. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۴۳۱.

۲. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۴۳۵.

۳. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۴۳۶.

۴. قمی، صدوق، محمد بن علی بن بابویه، معانی الأخبار، ص ۳۴۹.





الرَّجْسُ مِنَ الْأَوْثَانِ الشَّطْرَنْجِ وَقَوْلِ الزُّورِ الْغِنَاءُ.»<sup>۱</sup>

(۶) «وَبِإِسْنَادِهِ، فِي قَوْلِهِ: «فَاجْتَنِبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ».

قَالَ: الرَّجْسُ الشَّطْرَنْجُ، وَقَوْلُ الزُّورِ: الْغِنَاءُ.»<sup>۲</sup> [ما می گوئیم: سند روایت مذکور چنین است:  
أَبُو مُحَمَّدٍ النَّحَّامُ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْمَنْصُورِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَمُّ أَبِي أَبُو مُوسَى عَيْسَى بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ:  
حَدَّثَنِي الْإِمَامُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي  
مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): (سند برای باسناده)]

(۷) [وَبِإِسْنَادِهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، قَالَ: قُمْتُ إِلَى [مَتَوَضِّئًا لِي، فَسَمِعْتُ جَارِيَةَ لِبَجَارٍ لِي تُعْنِي  
وَتَضْرِبُ، فَبَقِيَتْ سَاعَةً أَسْمَعُ، قَالَ: ثُمَّ خَرَجْتُ، فَلَمَّا أَنْ كَانَ اللَّيْلُ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ  
(عَلَيْهِ السَّلَامُ)، فَحِينَ اسْتَقْبَلَنِي قَالَ: الْغِنَاءُ اجْتِنِبُوا، الْغِنَاءُ اجْتِنِبُوا، الْغِنَاءُ اجْتِنِبُوا، اجْتِنِبُوا قَوْلَ  
الزُّورِ. قَالَ: فَمَا زَالَ يَقُولُ: الْغِنَاءُ اجْتِنِبُوا، الْغِنَاءُ اجْتِنِبُوا، قَالَ: فَصَاقَ بِي الْمَجْلِسُ، وَاعْلَمْتُ أَنَّهُ  
يَعْنِينِي، فَلَمَّا أَنْ خَرَجْتُ قُلْتُ لِمَوْلَاهُ مُعْتَبِرٌ: وَاللَّهِ مَا عَنَى غَيْرِي.»<sup>۳</sup>

(۸) «مسألة ۵۴: الغناء محرم، يفسق فاعله، و ترد شهادته...»

دلیلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم، و أيضا قوله تعالى «فَاجْتَنِبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ  
الزُّورِ»، قال محمد بن الحنفية: قول الزور هو الغناء.»<sup>۴</sup>

(۹) «زَيْدٌ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَأَلَهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ طَلَبِ الصَّيْدِ، وَقَالَ لَهُ: إِنَّي  
رَجُلٌ أَلْهُوُ بِطَلَبِ الصَّيْدِ وَضَرْبِ الصَّوَالِجِ وَ أَلْهُوُ بِالْغَبِ الشَّطْرَنْجِ قَالَ: فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ  
السَّلَامُ: وَ أَمَّا الشَّطْرَنْجُ فَهُوَ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: فَاجْتَنِبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ  
الزُّورِ الْغِنَاءِ.»<sup>۵</sup>

۱. قمی، صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۸.

۲. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، الأمالی (للشیخ الطوسی)، ص ۲۹۴.

۳. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، الأمالی (للشیخ الطوسی)، ص ۷۲۰.

۴. طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، الخلاف، ج ۶، ص ۳۰۵.

۵. جمعی از علما، الأصول الستة عشر، ص ۱۹۸.

